

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

خب تا به حال تقویت شده تقریب استدلال به آیهی شریفه به تقریب اول. برای این‌که
مناقشاتی که تا به حال ذکر شد تخلّص از آن‌ها عرض شد. حالا و لو بعضی از وجوه تخلّص
را مناقشه بکنیم بعضی دیگر آن را قبول داشتیم.

مناقشهی آخر این هست که اقوی الاحتمالات که می‌شود ادعای ظهور می‌کنیم این است
که معنای باطل نه باطل عرفی است و نه باطل شرعی است. باطل عرفی هم نه به
تقریب و نه بیان اول که مرکب باشد و نه به بیان ثانی، بلکه باطل و هم‌چنین واژه‌ی حق
یعنی چیزی که در واقع باطل است. واقع هم نه این‌که باز ترکیب باشد و حق هم یعنی
آن‌که در واقع حق است.

پس از نظر مفهومی معنای باطل واضح است. حق هم معنایش واضح است و تطوری هم
در واژه و مفهوم احراز نشده و ظاهر این است که تطوری هم در مفهوم نباشد. انّما
الکلام در مصادیق است. که این حق است مصداق حق است بر آن می‌شود حق را حمل
کرد، بگوییم هذا حق و باطل را می‌شود بر آن حمل کرد بگوییم هذا باطل. آن را که محل
صحبت است این است.

در این مقام آیا ما می‌توانیم بگوییم اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که آنچه که عرف
مصادق حق می‌بیند یا مصداق باطل می‌بیند ما هم بگوییم که این حق است یعنی احکام
حق را دارد یا احکام باطل را دارد و لو کثرت شاکیان. چون شارع آن را حجت قرار داده به
بیانی که می‌گفتیم. فهم عرف را حجت قرار داده به بیانی که می‌گفتیم یا این‌که به بیان
اول بخاطر این‌که غفلت عمومی وجود دارد می‌فهمیم موضوع همین‌هاست این‌ها هم
موضوع است و لو حجت نباشد موضوع است. حجت نباشد بدجور معنا نشود یعنی طریق
قرار نداده این‌ها را هم به عنوان موضوع قبول کرده است. مثل حکومت.

انصاف این است که این مطلب هم مشکل است. بخاطر این‌که خب کسانی که یقین
می‌کنند که این حق است آن باطل است خب بین خودشان ... ولو اشتباه بکنند می‌دانند
این حق است و آن باطل است. مثل موضوعات دیگر. شارع گفته که صلّ الی القبلة، او
یقین دارد که قبله این طرف است خب این‌طرفی نماز می‌خواند. و هکذا، صلّ إذا سافرت

مثلاً ثمانية فراسخ؛ قصر صلاتک. یقین دارد که این ثمانية فراسخ است خب نمازش را قصر می‌کند و هکذا.

خب این‌جا هم می‌گوید این حتماً باطل است، مال دزدی باطل است. از راه غصب باطل است و رشوه باطل است، توی عرف هم رشوه گرفتن برای کسی که وظیفه‌اش یک کاری است یا مخصوصاً آن‌جایی که قاضی رشوه بگیرد که بر خلاف حق حکم بکند آن را توی عرف هم می‌گویند که باطل است یعنی شک کسی ندارد. این‌ها از مصادیق واضح است. مصادیق حق هم خیلی از آن‌ها واضح است که این از مصادیق حق است. این‌ها جزو واضحات است. خب شما هم اگر یقین دارید هر چیزی خودتان یقین دارید اطمینان دارید که این حق است یا باطل است خب ...

س: ولو از واضحات هم نباشد؟

ج: بله هر چیزی را که یقین دارید، دارید می‌گوییم.

یا برهانی بر آن اقامه شده انسان به واسطه‌ی برهان یا دلیل می‌فهمد که حق است یا می‌فهمد که باطل است. مردم هم... برهان‌ها فرق می‌کند دیگر، بعضی برهان‌ها آسان است بعضی‌های آن‌ها برهان صدیقین است یکی اقامه می‌کند یکی هم مثل آن پیرزن، می‌گویند به چه دلیل می‌گویی؟ دستش را از چرخ برداشت ایستاد. گفت؟؟؟ اگر کسی نباشد این را بگرداند چطور می‌گردد؟ و هکذا.

خب یک مواردی هم هست که پس این‌جور نیست که اگر شارع این‌جا حرفی نزند این‌جور باشد که اصلاً کأنّ این امثال نمی‌شود خب خیلی از موارد حق و خیلی از موارد باطل این‌ها مردم به آن‌ها یقین دارند چون از یا از خیلی از واضحات است یا اگر از واضحات هم نیست به دلیل به فلان برای خیلی‌ها روشن است خب... حالا یک جاهایی هم هست که یک عده می‌گویند باطل است و یک عده می‌گویند حق است یک عده می‌گویند نمی‌دانیم که چه‌جور است. این‌جا هم همین‌طور است این‌ها را دیگر نمی‌توانیم بگوییم شارع ما را ارجاع به عرف داده. یک عرف عامی اگر باز بود همه می‌گفتند... ولی یک چیزهایی است اختلافی هست مثلاً درست است درست نیست بین اهل نظر هم محل کلام است. فلذا این‌جور جاها بگوییم که چون عرف می‌داند همه‌ی عرف حق می‌داند پس ما که الان شک داریم که حق است یا حق نیست این برای حجت شارع قرار داده یا کشف یا این‌که همین که آن‌ها می‌دانند موضوع واقع شده است احراز این جهت در این موارد مشکل است. چون مثل آن‌جاهایی نیست که یک غفلت عمومی باشد.

حتی من در مثل اوزان و مقادیر هم خیلی برای من واضح نیست ولو شایع است که می‌گویند اگر واقعاً یک کسی می‌داند فلذا همه‌جا هم به آن ملتزم نیستند. حالا مثلاً یک کر آب است درست، فیکس، این یک قاشق بخواهی از آن برداری، آقایان می‌گویند اشکال دارد آن‌جا ملتزم نیستند. یا کر وزنی، یک استکان از آن برداری، ملتزم نیستند یا در بلوغ، بلوغ سنی، یک ساعت، نیم ساعت، ده دقیقه، یک دقیقه هم کم باشد ملتزم نیستند. که این بالغ است.

س: ولو عرف مسامحه کند.

ج: یعنی عرف هم می‌گوید که من دارم مسامحه می‌کنم. خودش هم می‌گوید مسامحه می‌کنم.

س: یک غسل اگر سر سوزنی (فتوا است) آب نرسد؟؟؟ اگر یقین داری که سر سوزنی جایی آب نرسیده

ج: خب بدانی که نرسیده.

س:؟؟؟ یعنی می‌خواهم بگویم حتی جایی که عمومی هم هست عرف این طوری مثل همان وکیلی که می‌فرماید است این جا.

ج: آن جا هم همین جور است در مکیل و موزون هم همین جور است. یعنی چون معمولاً چرب‌تر می‌کشند معمول آن این است آخر فیکس که نمی‌آیند بکشند، معمولاً یک ذره چیز ... می‌گویند این قدر که توی آن هست باعث نقصان آن نمی‌شود مطمئن هستند که باعث نقصان نمی‌شود اما اگر واقعاً بدانند که این ریگ‌ها و این خاشاک‌ها را برداری این یک مدّ نیست.

س:؟؟؟

ج: اگر می‌دانی واقعاً حجت است؟ اگر الان می‌دانی که کمتر می‌شود این جا نمی‌شود گفت که ...

س: جایی را که قبول دارید را یک مثال بزنید.

ج: قبول نداریم دیگر.

س:؟؟؟ چون این بیانی که حضرت عالی فرمودید در تمام اطلاقات مقامی، همیشه؟؟؟

ج: نه تمام نیست.

س: یکی را مثال بزنید که می‌پذیرید.

ج: بله می‌گویم. مثلاً در باب تطهیر گفته بشوئ. آن جا می‌شود گفت. اطلاق مقامی دارد.

س: به چه بیانی؟

ج: گفتم آن جایی که ببینید غفلت عمومی است یعنی هیچ عرف خودش را مسامح نمی‌بیند. و غفلت عمومی فراگیر است دلیل آن همان ادله‌ی کلامی هست که می‌گوید شارع می‌خواهد تکلیف بکند.

س: شما سه تا استدلال فرمودید یک: عرف محدود یا کلّ اعراف، دو: مصداق یقینی متیقّن دارد یا ندارد؟ عرض من این است که این دو در این جا می‌آید هم مصداق یقینی متیقّن دارد اگر به اطلاق مقامی قائل نشویم این خطاب لغو نمی‌شود مسلماً در جایی که؟؟؟ درک کند و فشار بدهد این مصداق هست پس این عبارت لغو نیست. هم اعراف خاصه را ظاهراً حضرت عالی می‌خواهید تفکیک بکنید با اعراف عمومی،؟؟؟ کل عالم می‌گویند یک جایی که اعراف خاص می‌گویند این اگر باشد باز توی این مثال می‌آید. من می‌خواهم عرض کنم محضر شما که در تمام مثال‌هایی که حضرت عالی می‌فرماید دو تا اشکال می‌آید.

ج: نه

س: اگر این‌ها اشکال است. ???

ج: نه دیگر داریم می‌گوییم، می‌گوییم که

س: در طهارت همین است؟

ج: بله. در مرئی و منظر معصوم است این‌ها لباس‌های آن‌ها بخصوص آن زمان‌ها خونی می‌شده خانم‌ها، این‌ها را می‌شستند با همان‌ها نماز می‌خواندند با همان‌ها چه می‌کردند دیگر دائم لباس عوض نمی‌کردند بیاندازند دور. خب این‌ها بوده و هیچ هم شارع نگفته. از این اطلاق مقامی که هیچ‌جا تنبیه نکرده بابا این‌ها نجس است این‌ها فلان است با این‌که می‌بیند قاطبه‌ی مردم دارند این‌جوری عمل می‌کنند شما که وظیفه‌ی خودت می‌دانستی برای ارشاد بشر بگوی الّٰم نجس، حالا داری می‌بینی که همه دارند... دم است و دارند این کار را می‌کنند. در هیچ روایتی، هیچ‌جایی تنبیه نکردی نفرمودی خب معلوم می‌شود که این‌جا... یا این دم را نجس نمی‌داند یا ... اگر آن است خیلی خب، اگر نیست خب اطلاق مقامی هست دیگر. احد الامرین را باید گفت.

س: ???

ج: اما این‌جا این‌جوری نیست.

س: ???

ج: یک عده خب یقین دارند آن‌ها می‌روند، یک عده شک دارند خب نمی‌کنند. یک عده‌ی یقین به آن طرف دارند مثل چیزهای دیگر. همان‌جا اگر یک عده‌ای لباس خونی را می‌گذاشتند کنار، یک عده هم آن‌جور می‌کردند آن‌جا که وظیفه‌ی شارع نیست بیاید بگوید که.

س: ??? یک عده می‌گویند نجس است باید این عملیات را انجام بدهی تا طهارت....

ج: بله چه عیبی دارد؟

س: اطلاق مقامی نمی‌ماند.

ج: اطلاق مقامی را دارم می‌گویم دیگر، می‌گویم این ... اطلاق مقامی آن‌جایی است که غفلت عمومی وجود داشته باشد. مثل این‌که دارم عرض می‌کنم می‌گویم لباس خونی را همه می‌شستند می‌پوشیدند رنگ آن باقی می‌ماند دیگر، مثلاً توی روایت هم سؤال کرده که من چکار کنم؟ می‌گوید که زشت است دیگر، می‌گوید که رنگش کن.

س: این فرمایش حضرت‌عالی به نظرم بیش‌تر ظهور حال است. چون یک استدلال جدایی است.

ج: نه ظهور حال نیست.

س: این که در مرئی و منظر ???

ج: همین اطلاق مقامی ظهور حال است دیگر. اصلاً اطلاق مقامی یعنی ظهور.

س: ???

ج: خب بله. اصلاً اطلاق مقامی من اقسام ظهور الحال است.

س: ولی با این توضیح.

ج: ولی جایی است که باید ... کجا این ظهور حال محقق می‌شود؟ شرط تحقق این ظهور حال جایی است که غفلت عمومی وجود داشته باشد. هیچ‌جا هم نگوید.

س: در همان قضیه دم، این دم مراتبی از غلظت را دارد در یک مراتب آن قطعاً عرف می‌گوید هنوز دو قطره آب ریختی هنوز دم هست. در یک مراتبی هم قطعاً می‌گویند که پاک شد یکی اثر ??? من شک دارم اگر فرمایش شما باشد این‌جا ???

ج: نه.

خیلی خب این برای ما احراز نشد که ما بگویم که در این‌جاها اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که هر چه که عرف... بله یک وقت یک چیزی باشد که عرف عام مصادیقی که عرف عام معامله‌ی باطل با آن می‌کنند و شارع هیچ نمی‌فرماید یا معامله‌ی حق با او می‌کنند عرف عام، همگان، به طور غفلت عمومی. این‌ها خب می‌آید توی آن. اما مصادیقی که ما شک داریم و نمی‌دانیم عرف عام همه این‌جوری هست یا نیست؟ آن‌ها هم شاید شک دارند الان از مردم بپرسید که پیش شارع چطور، می‌گوید نمی‌دانیم. می‌آیند مسئله سؤال می‌کنند می‌گویند الان این چه‌جوری هست؟ این‌جاها را ما نمی‌توانیم. فلذاست استدلال به این آیه‌ی شریفه به این بیان اول فعلاً به این بیان برای این‌که ما همه‌ی شخصیت‌های حقوقی را درست کنیم این تمام نیست.

بله مثل مسجد و کنیسه و این چیزهایی که متعارف بوده همیشه، قبل از اسلام بعد از اسلام همیشه بوده که حالا... به این‌ها ممکن است که تمسک بکنیم ولی احتیاجی به این هم نداریم برای این‌که خب این‌ها که سیره‌ی قطعیه‌ی عقلائیه و متشرعه برای آن هست و در مرئی و منظر معصوم هم بوده ردع نفرمودند. بنابراین از آن راه مستغنی هستیم حالا بخواهیم تکثیر ادله بکنیم یک حرفی است ولی مستغنی هستیم. چون آن ادله هم وجود دارد علاوه بر اطلاقات «احلّ الله البیع» (بقره، 275) حالا اگر تمام باشد اطلاق «احلّ الله البیع» یا چیزهای دیگر.

تقریب ثانی این بود که فرمودند امام رضوان‌الله علیه که ما ولو علیّت را از مستثنی منه نفهمیم و در ناحیه‌ی مستثنی، ولو علیّت را نفهمیم ولی «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) به قرینه‌ی مقابله آن‌جا فرموده باطل را، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» ما ولو این‌که آن عقد مستثنی‌منه از آن تعلیل نفهمیم و قید باشد اکل به باطل، این بالباطل قید اکل باشد اکل به باطل را نهی دارد می‌کند. خب این‌جا هم دارد می‌فرماید «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ». مگر این‌که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» باشد. عرف می‌گوید خصوصیتی ندارد «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که. خب حالا اگر «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» نبود و عناوین دیگری بود، تجارت نبود حالا اگر مضارعه را تجارت ندانیم مساقات را تجارت ندانیم کارهایی که زندگی بشر همین‌جور که بیع زندگی بشر به آن متوقف است خب کارهای دیگر هم سامان‌گرفتن آن همین‌جور است خب این نمی‌رسد خودش بیاید این باغ را سقی کند اشجار را سقی کند به آن‌ها برسد یک کسی می‌گذارد این‌جا می‌گوید این کار را بکن و مثلاً از میوه‌ی آن این‌قدر برای تو باشد. خب شارع که تجارت را می‌گوید درست است این

را می‌گوید اشکال دارد؟ عرفاً الغاء خصوصیت می‌کند. یا مزارعه می‌گوید که من زمین می‌دهم زمین از من، کار از تو، بکار و این قدر آن را به من بده، خب می‌گوید چه عیبی دارد؟ خب این هم مثل آن می‌ماند. یعنی عرف عادی که ذهنش مشوش به چیز نشده باشد وقتی که از شارع می‌شنود که می‌گوید که اکل مال به باطل نکن، اما تجارت اشکالی ندارد این‌ها را هم می‌فهمد که دأب این شارع و این گوینده و این مقنن این است که آن‌ها هم اشکال ندارد.

س: محدود به باب معاملات دیگر، درست است؟

ج: بله. این‌ها را می‌فهمد عرف. و حالا تجارت یا این فرد باشد یا نه با فرد نباشد یعنی شخصیت حقیقی باشد یا شخصیت حقیقی نباشد حالا مثلاً مسجد باشد دولت باشد به عنوان هیئت دولت باشد که زید و عمرو نیست هیئت دولت است که این‌هایی که زندگی بشر به آن متوقف است و راه‌اندازندهی حوائج بشری است مثل این... نه مال کسی را می‌خورد نه دزدی می‌کند نه اجحاف به کسی می‌کند نه ظلم به کسی دارد می‌شود. حالا مسجد است فرش آن دارد چه می‌شود می‌خواهند نو کنند خب این را می‌فروشند یک فرش دیگر به جای آن می‌خرند... نه این باید حتماً پاره بشود این جور است.

این‌ها یک چیزهایی است که بعید نیست گفتن آن. منتها خب حالا فقهاء که خیلی عرفی هستند و ذهن چه دارند واقعاً تسهیل می‌کنند و این یک بابی هست خودش. کسانی که توی بحث‌های معقولی و این‌ها زیاد هستند تشکیک برای آن‌ها پیش می‌آید کلاً این معمولاً این چنینی هست آن ذهن عرفی خالی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند در اثر آن‌که آن‌جا احتمال ضعیف هم مضرّ است در برهان و این‌ها. اما توی فقه و فهم عرفی اگر کسی ذو منقبه باشد آن‌جا، همان جوری که باید آن‌جا مشی کند مشی کند در علوم عقلی، این‌جا بیاید... البته می‌گویند آقای اصفهانی بعضی از تلامذهی ایشان نقل کردند که در جلسه‌ی استفتائات خیلی عرفی بود. استفتاء خودش، خیلی عرفی بود که حتی دیگر مثلاً این‌ها هم شاید شک می‌کردند که مثلاً در این حد بتوانی بگویی فلان.

س: محقق اصفهانی؟

ج: بله همین صاحب نه‌ایه الدراية. حالا آن‌که این قدر می‌گویند ... ولی توی جلسات استفتائات خیلی عرفی بود. این‌ها یک... گاهی هم مثل شیخ استاد ما رضوان‌الله تعالی علیه مثلاً می‌گفت یک لحظه آب قطع بشود مثلاً دست به آن می‌خورد و شیر باز است یک لحظه مثلاً چیز نجس توی این هست توی لگنی که زیر آن گذاشته شده یک دست می‌خورد یک آن قطع می‌شود و وصل می‌شود این عیبی ندارد.

یا در باب خمس مثلاً، تا دو ماه ایشان می‌گفت فیکس نیست که. حالا بعضی‌ها می‌گویند سر ساعت هشت سال تمام شد دیگر نمی‌توانی توی این تصرف بکنی. مگر این‌که اجازه بگیری. ایشان تا دو ماه... گفت این نبوده که مردم تا بیایند حساب بکنند حالا رهبری هم یک وقتی می‌گفتند حالا چند جور از ایشان شنیدیم گاهی تا ده پانزده روز گاهی مثلاً اشکالی ندارد. یعنی آن‌ها هم می‌خواهد بگوید فیکس... الا پولش را گذاشته توی بانک دارد دنبال خانه می‌گردد الان نشد سر سالش رسید. اتفاقاً یک هفته دیگر بدهد توی این‌ها می‌گویند که اشکالی ندارد. این‌ها یک فهم‌های عرفی می‌خواهد این‌ها... ما یک وقتی وارد... آن وقتی که من می‌رفتم پاکستان، وارد کراچی شدم، همین که رفتم منزل یک مسئله‌ای، گفتند که یک میت محترمی را دفن کردند پسرش از آمریکا پرواز کرده بوده که

برسد به تشییع و دفن نرسیده، بعد از دفن رسیده آمده گفته که این رو به قبله نیست. حالا چکار کنیم؟ خب رساله‌ها و این‌ها نوشتند که باید نبش قبر کرد و اگر هتک نمی‌شود و فلان این را رو به قبله کرد. ولی خب این‌ها نبش کردن برایشان سنگین بود خیلی این کار. بخصوص اگر توی آن‌ها کسانی باشند که بگویند نه آقا رو به قبله است تو وسواس داری، تو فلان هستی دیگر خیلی مشکل می‌شود. ما این‌جا زنگ زدیم به جناب آقای شهیدی گفتیم که از آقای تبریزی سؤال کنند. مرحوم آقای تبریزی رحمه الله علیه. ایشان هم گفت که من نیم ساعت دیگر جواب می‌دهم. آقای تبریزی هم فردو بودند. آقای تبریزی جواب دادند و گفتند من تازه صلاة بحث کردم، آن وقت صلاة می‌گفتند در روایات صلاة این است که بین الیمین و الشمال اگر این قدر انحراف کرده باشد مصلی اشکالی ندارد نمازش درست است.

س: با حجت معتبر اگر بوده باشد.

ج: نه حجت معتبر.

س: توی رساله‌ها می‌گویند اگر تشخیص با حجت معتبر بوده باشد.

ج: یعنی اشتباه کرده مثلاً.

س: یعنی اگر مسامحه خوانده باشد.

ج: نه مسامحه نه. اگر تشخیص او این بوده من الیمین و الشمال. اگر متباین باشد باید اعاده بکند. خب الی الیمین و الشمال اشکالی ندارد. در باب صلاة روایت داریم که ما آن‌جا این‌جوری گفتیم این هم ملحق به همان است.

س: بدی آن این است که بی حساب و کتاب، خیلی عرفی شدن هم بدی آن این است که بی حساب و کتاب می‌شود.

ج: خب حالا حجت دارد بین خودش و خدا دیگر. می‌گوید این ملحق به آن است. ما هم گفتیم آقای تبریزی این‌جوری می‌گویند. راحت شدند.

این دیگر یک فهم‌هایی است که این هم ملحق به همان است همین‌جور است. بعضی از دوستان ما الان هم همین‌جور هستند از کسانی که الان مسائل خیلی جواب می‌دهند و خیلی ... یک جایی گفت که صحبت طلاق بود من گفتم آقا آن روایت آخر لکل قوم نکاح است این به طلاق چه ربطی دارد که ما حالا بگوییم گفت این است دیگر، همین است دیگر. مثل هم است دیگر. خب خیلی خوب است.

س: چرا خوب است؟

ج: چون کار راه می‌افتد دیگر.

س: ???

ج: نه دیگر حجت دارد دیگر.

س: حرف ما حجت است.

ج: نه ببینید حجت دارد. به قول آقای شهید صدر می‌فرموده خدا کند یک فقیهی که ولایت فقیه را قبول دارد بیاید کارها را درست بکند.

س: خب حجت هم خیلی تسهیل بشود از آن طرف به مسامحه کشیده می‌شود.

ج: نه در زمان غیبت، ان شاءالله حضرت می‌آیند درست می‌کنند. حالا فعلاً مردم طبق حجت کار کنند دیگر. قول این آقا برایشان حجت است.

س: احتیاط هم که شیخ انصاری ???

ج: آقای تبریزی می‌فرمود راوی این جوری گفته، ما دیگر خودش می‌داند می‌خواست نگوید. روز قیامت خودش جواب بدهد. کلامی که نقل کرده ما این را از آن استفاده می‌کنیم.

این هم راه دوم است که ما این جوری الغاء خصوصیت بیایم بکنیم این الغاء خصوصیت هم حق است. تا یک حدودی. اما این که همه‌ی موارد را ما بتوانیم الغاء خصوصیت بکنیم این باز محل اشکال است که احراز بتوانیم بکنیم همه‌ی موارد شخصیت‌های حقوقی را که اصلاً سابقه نداشته در ازمنه‌ی سابقه و ازمنه‌ی ائمه علیهم السلام یک مقداری مورد تأمل و اشکال است. خب این راجع به این آیه‌ی شریفه.

به ذهن ما آمد که اگر بنا هست ما به این بیانی که حضرت امام قدس سره به آیه‌ی تجارت استدلال فرمودند، حالا چه به تقریب اول و چه به تقریب ثانی و بخصوص تقریب اول که از عقد مستثنی منه علیت باطل را بفهمیم و به قرینه‌ی مقابله در مستثنی بگویم علت حق است حق بودن است و علت معمم و مخصص است خب بهتر این است که به جای این که این جا این قدر پیچ و خم هم دارد خب به ادله‌ای که می‌گوید اتباع حق بکنید دنبال حق باشید مطلقاً، اطلاق دارد دیگر، در همه‌جا. «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر، 3) و و آیات دیگر و روایاتی که امر به اتباع حق و عمل به حق می‌کند و تواصی به حق می‌کند. حق چه در باب معاملات است و چه در باب رفتارهای اجتماعی هست و چه در باب سیاسات است و چه در باب عقاید است همه‌جا. دنبال حق باشید حق هم یک چیزی نیست که استثناء بپذیرد که این را بگویم حق است و استثناء بخواهیم بکنیم. بگویم الا این حق است. خب ما بیایم به ادله‌ی تواصی به حق و امثال ذلک تمسک بکنیم. بگویم الان معامله‌ی با این شخصیت حقوقی حق است. خب بنابراین اگر کسی این معامله را انجام داد حق این است که ما او را مالک بدانیم امر را منتقل به او بدانیم اگر تصرف در آن می‌کند بعد می‌خواهد بفروشد بعد می‌خواهد چکار کند، مثل آن جایی است که از یک شخصیت حقیقی این کار را کرده باشند.

اگر استدلال به آیه‌ی شریفه‌ی تجارت تمام باشد و بگویم علت معمم و مخصص است حالا به همان بیاناتی که دیگر تفصیلش آن جا گذشت به این آیات و روایات هم می‌توانیم استدلال بکنیم و همان بیاناتی که آن جاها بود که بالاخره فرموده که تواصوا بالحق و بعد هم نیامده در این دویست و پنجاه سال بگوید چی حق هست و چی حق نیست، این طوری. پس بنابراین به خودشان واگذار کرده. بخصوص این جا واژه‌ی حق است حالا در آن جا که واژه‌ی حق هم نبود. این جا واژه‌ی حق به کار برده شده ... دیگر تقریب استدلال این جا به همان نحوه است بلکه به نحو اولی تقریب می‌شود اگر مناقشه‌ای هم باشد که ما در سعه‌ی مطلب مناقشه داشتیم این مناقشه در این جا هم وجود دارد.

خب این بحث ما راجع به استدلال به کتاب تمام شد. بعد حالا ادله‌ی دیگر روایی داریم و ادله‌ی دیگری که به آن استدلال فرموده شده شیخ اعظم و دیگران برای این که بگوییم معامله‌ی فضولی مقرون به رضای اصیل صحیح است و درست است بالفعل. ان شاءالله بقیه‌ی ادله‌ی آن هم برای جلسه‌ی دیگر.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.